و آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروى نموده‌ام. براى ما سزاوار نیست که چیزى را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولى بیشتر مردم سپاسگزارى نمى‌کنند. (38) اى دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداى یگانه مقتدر؟ (39) شما به جاى او جز نامهایى [چند] را نمى‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذارى کرده‌اید، و خدا دلیلى بر [حقانیت‌] آنها نازل نکرده است. فرمان جز براى خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولى بیشتر مردم نمى‌دانند. (40) اى دو رفیق زندانیم، اما یکى از شما به آقاى خود باده مى‌نوشاند، و اما دیگرى به دار آویخته مى‌شود و پرندگان از [مغز] سرش مى‌خورند. امرى که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت. (41) و [یوسف‌] به آن کس از آن دو که گمان مى‌کرد خلاص مى‌شود، گفت: «مرا نزد آقاى خود به یاد آور.» و[لى‌] شیطان، یادآورى به آقایش را از یاد او برد؛ در نتیجه، چند سالى در زندان ماند. (42) و پادشاه [مصر] گفت: «من [در خواب‌] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را مى‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه‌] خشگیده دیگر. اى سران قوم، اگر خواب تعبیر مى‌کنید، در باره خواب من، به من نظر دهید.» (43)